



## خواندنی‌ها را بخوانیم

مولانا در یکی از اندیشه‌ورزی‌های ذیل حکایات مثنوی می‌فرماید:

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از حلق و نوش

مراد مولانا از «گوش» گوش هوش و گوش جان است نه گوش سر. گوش سر را جانوران هم دارند و انواعی از جانوران تیزتر و حسّاس‌ترش را.

در خواندن، صدای نویسنده را با گوش جان می‌شنویم نه با گوش سر.

امروز روز، نوشته‌ها به‌خصوص ترجمه‌ها یا آنچه از آثار نویسندگان خارجی برگرفته شده فراوان است. اما هر نوشته‌ای برای اهل علم و ادب خواندنی نیست. نوشته‌هایی هستند که چون سیه‌چشم که بر سرمه‌فروشان گذرد باید از آنها گذشت. برای دانشپژوهان و دانشمندان نوشته‌هایی خواندنی‌اند که نشخوار معلومات مدروس یا همه آشنا نباشند، نوشته‌هایی باشند پرمغز و حامل افکار نو و معلومات نو و تازه که هرچند کمیاب‌اند نایاب نیستند و باید جست و یافت. این نوشته‌ها از راه نقد بازشناختنی‌اند که، در جامعه علمی و ادبی ما، بازارش کاسد است. آنچه به نام نقد پدید می‌آید عموماً نقد نیست ویرایش است. ما، در حوزه علم و ادب، نقد، آن هم در سطحی بالاتر از سطح آن در جهان امروزی داشتیم و آثار آنها به جا مانده است. شرح‌ها و تفسیرها، به‌خصوص در حوزه‌های معارف اسلامی و عرفانی در همین سطح‌اند. دانشپژوهان و محققان شایسته است به این نوع آثار توجه خاص داشته باشند هرچند ورود در این عرصه و غور در آن ما را از مطالعه نقدهای مبتنی بر نظریات جدید بی‌نیاز نمی‌سازد.

اما فرصت دستیابی به خواندنی‌ها را اگر به واسطه نقد نیابیم، از راه دیگری می‌توان یافت و آن بازشناسی قلم‌ها و تراوش آنهاست. ترجمه‌های معتبر و نوشته‌های اصیل و قلم‌های توانا را می‌توان نشان کرد.

آنچه در بادی امر جلب توجه می‌کند این است که استادان و نخبگان علم و ادب در مراکز دانشگاهی و علمی و فرهنگی و هم بیرون از این مراکز عموماً به نوشته‌های خواندنی، اگر نگوییم از آنها بیخبرند، بی‌اعتنایند. حتی اگر نشریه‌ای به دستشان برسد که خود با آن همکاری قلمی دارند تنها مقاله خود را می‌خوانند و گوشه چشمی به دیگر مقاله‌ها نثار نمی‌کنند. اغلب آنان مقاله‌های در حوزه تخصصی خود یا حوزه‌های پیرامونی آنها را هم نمی‌خوانند.

ناگفته نماند که فضای مجازی، در حالی که به خصوص نسل جوان را به خواندن نوشته‌های کوتاه پراکنده و دیمی سوق داده و از مطالعات برنامه‌ریزی شده پیگیر ناظر به مقاصد معین و در سطح مطلوب دور کرده است. البته محتویات فضای مجازی همچون مواد خواندنی مکتوب غث و سمین دارد. پاره‌ای از این محتویات خالی از فایده نیست و استعدادهای هنری و فرهنگی گوناگونی را نمودار می‌سازد. حتی نوشته‌های طبیعت‌آمیزی که در این فضا منتشر می‌شود چه بسا وسایل سرگرمی و تفریح خاطر سالم باشند که، به فحوای مثل جِدْ همه ساله جان آدم بخورد خواندن آنها حکم تنفس و تجدید نیرو دارد. اما افراط در اشتغال به آنها یا اکتفا به آنها جایز نیست و به جریان پرورش فکری و ذوقی و به انضباط در کسب معلومات زیان می‌رساند. شایسته آن است که در نسبت صرف اوقات برای مطالعات جدی و منظم و خواندن هرز و تفریحی اعتدال رعایت شود و چنین نباشد که فرع به اصل غالب گردد. ضمناً غالب مندرجات فضای مجازی کوتاه‌اند و از قضا بیشتر جوانانی که به این فضا وارد می‌شوند به همین دسته از محتویات آن متمایل‌اند و با انس گرفتن و خو گرفتن به آنها از مواد خواندنی مطول‌گریزان می‌شوند و طبعاً از کسب معلومات منتظم و جدی باز می‌مانند.

کاروان دانش با شتاب و آهنگی بی‌سابقه به سوی مقصدی ناپیدا روان است. ادبیات و هنر نیز در هر دوره معنای تازه‌ای پیدا می‌کنند. هرگاه لحظه‌ای غافل گردیم، فرسنگ‌ها از این کاروان و از این عالم اسرار دور می‌مانیم. کاروانیان چهارنعل می‌تازند و ما پیاده

لنگ‌لنگان ره می‌سپاریم و چه بسا پس رویم. دانش‌آموختگان حتی استادان ما می‌پندارند، به محض فراغ از تحصیل یا رسیدن به درجهٔ استادی، آرد خود را بیخته و غربال خود را آویخته‌اند به سان دخترانی که چون به خانهٔ بخت درآیند می‌گویند آن که ما را باید پسند کند پسندیده، دیگر به آرایش و آراستگی چه حاجت!

برای عقب نماندن از قافله، به انتظار ترجمه هم نباید نشست، به خواندن در حوزهٔ تخصصی هم نباید قانع شد. رشته‌های گوناگون علوم و فنون از هم جدا نیستند و در سطح بالا از جهاتی همبستگی پیدا می‌کنند. علوم دقیقه در انتها به علوم انسانی دوخته شده‌اند. فی‌المثل، وقتی نوبت به روانشناسی و روانکاو می‌رسد آشنایی با تازه‌ترین دستاوردهای زیست‌شناسی ضروری است. زیان‌شناسی نه تنها با روانشناسی و جامعه‌شناسی ربط مستقیم دارد در این رشته نفوذ می‌کند.

حساب ادبیات از این بابت به کل جداست. ادیب نه تنها امروزی بلکه هم دیروزی می‌بایست با مبادی و مفاهیم بنیادی همهٔ علوم و فنون آشنا گردد. نقد امروزی در علوم انسانی ابزارهای خود را می‌جوید و بر می‌گزیند. میدان آفرینش و پژوهش در ادبیات بیکران است. محقق ادبی امروز نمی‌تواند از جریان‌های فکری در حوزهٔ علوم و فلسفه برکنار بماند و حتی در آنها مؤثر نیفتد. آن که خطر می‌کند و وارد ادبیات می‌شود ناچار است بارکش بار بس سنگینی باشد. به خصوص، در پهنهٔ ادبیات داستانی، با عوالم و ساحات بس متنوعی سروکار داریم. روانشناسان و روانکاوان شواهد عینی فراوانی در آثار داستانی داستایوسکی و پروست سراغ می‌گیرند. مارکس رمان‌های بالزاک را تاریخ زندهٔ جامعهٔ بورژوازی فرانسه در دوران حیات نویسنده بازشناخته است.

در جهان امروزی، روشنفکر معنای دیگری یافته است. روشنفکر نه تنها در رشتهٔ تخصصی خود متبحر و به‌روز است با دستاوردهای علوم و فنون و هنر و معارف و سیاست و جریان‌های فکری و ذوقی پیشرفته آشناست و علاوه بر همهٔ اینها هدف‌الایی دارد. در سوق دادن جامعه به ترقی و تعالی و رفاه و زندگی مادی و حیات معنوی در خور شأن انسانی فعالانه سهیم است. استادان ما، اگر داعیهٔ آن را داشته باشند که چنین عنوان و جایگاهی را کسب کنند، آیا می‌توانند به مکتوبات محدود خود و تلقین تکراری آنها رضا دهند؟